

گفت‌وگو با ۳ بانوی بهبودیافته از بیماری اعتیاد
که زندگی پس از ترک افیون را مسیری روشن می‌دانند برای همه آن‌هایی که درگیر هستند

۴

بازگشت از آخرین دالان تاریک دنیا



۹۸

شهر بانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۶۴۵ روزنامه شهرآرا

۲۹ ۰۱ ۱۴۰۱

شنبه ۲

گام به گام
در جست‌وجوی
احساس تعلق در هر
کوی و بزم

زنان چرا و چگونه
به سمت آسیب‌های اجتماعی می‌روند
و راهکار نجات آن‌ها چیست؟

۳

کاهش پدیده کارتن
خوابی در شهر؛
همگرایی مسئولان
گام نخست است

۲



کاهش پدیده کارتن خوابی در شهر همگرایی مسئولان گام نخست است

اعتماد از آن دست آسیب‌های اجتماعی در کشور محسوب می‌شود که اگر جلو گسترش آن گرفته نشود می‌تواند روز به روز موجب بروز آسیب‌هایی جدید شود. موضوع زنان کارتن‌خواب و درگیر اعتیاد از مهم‌ترین موضوعات شهری به‌ویژه در کلان‌شهر مشهد، شهر امام مهربانی‌هاست.

البته رفع این معضل در هر دو گروه مردان و زنان نیازمند پیگیری‌های جدی است. این تلاش غالباً در حوزه مردان درگیر صورت گرفته است اما چه بسا موضوع زنان که می‌توانند مادران فرزندان باشند و در واقع نجات مادر و فرزند با هم است، اهمیت بیشتری می‌یابد. از طرفی، حضور زنان و مادران درگیر اعتیاد هیچ زبینه این شهر نیست.

باید توجه داشت جمع‌آوری، نگهداری، و توانمندسازی و بهبود این گروه نیازمند حضور پررنگ همه دستگاه‌ها و تقسیم کار عادلانه و نقش‌آفرینی مؤثر همه مسئولان است.

نداشتن شغل مناسب و درآمد از عوامل محسوب می‌شود که می‌تواند فرد درمان‌شده را مجدداً به سمت مصرف مواد مخدر بکشانند. بهترین کار این است که در مراکز بازپروری و کمپ‌ها، علاوه بر درمان معتادان، حرفه‌های مختلفی به آن‌ها آموزش داده شود تا بعد از درمان و با توجه به همان حرفه، وارد بازار کار طبیعی در جامعه شوند. در این صورت است که احتمال برگشت افراد کاهش خواهد یافت و مسیر بهبودی را تسهیل خواهد کرد. نکته دیگر این است که احتمال بازگشت در گروه زنان درگیر اعتیاد در صورت بهبود کمتر است زیرا فطرت انسانی یک مادر تعالی‌جوست که با اعتیاد و نابودی جسم و روح انسان مغایرت دارد.

موضوع دیگر برای کسانی که دارای خانواده هستند، آشناسازی و ایجاد بستر بازگشت به خانواده است. این امر نیز نیازمند انجام اقدامات ترمیمی و آماده‌سازی هر دو طرف زن برگشته از اعتیاد از طریق هویت‌بخشی به او و خانواده اوست. با اینکه برای جمع‌آوری و نگهداری معتادان در مراکز بازپروری قانون داریم و این قانون بیان می‌کند که دولت موظف به راه‌اندازی مراکز بازپروری و افزایش ظرفیت مراکز فعلی است، در حال حاضر شاهد این موضوع هستیم که ظرفیت مراکز کفاف تعداد معتادان را نمی‌دهد. در کنار افزایش ظرفیت مراکز، موضوعی که همواره مورد توجه بوده، مدت نگهداری معتادان در مراکز است. طبق قانون، یک فرد تا زمان مشخصی می‌تواند در مرکز بماند. اکنون سؤال اینجاست که آیا این زمان مدت مناسبی برای درمان معتادان محسوب می‌شود یا خیر.

هم‌گرایی و داشتن نگاه‌خواهرانه اصلی اساسی در حل این معضل است

گام نخست جمع‌آوری از سوی نیروی انتظامی و شهرداری‌ها صورت خواهد گرفت و گام‌های بعدی نیازمند حضور و یکپارچگی سایر دستگاه‌ها و نهادها و انجمن‌های مردمی است. این همدلی برای شهر امام‌رضا^(ع) الزامات است.

نکته دیگری که باید مد نظر قرار داد این است که بخشی از این زنان مهاجرانی هستند که به مشهد و به آغوش امام‌رضا^(ع) پناه آورده‌اند. باید کوشید این افراد نیز با کمک شهرهای مبدأ و با همراهی مسئولان کشوری شناسایی و درمان شوند و به زندگی طبیعی در شهر خود در کنار خانواده‌هایشان بازگردند. در پایان، دوباره اشاره می‌کنم حضور حتی یک زن و مادر درگیر اعتیاد و کارتن‌خواب زبینه و درخور شهر امام مهربانی‌ها نیست و هم‌گرایی و حضور پررنگ همه دستگاه‌ها و مسئولین در رفع این مشکل را خواستارم. امیدواریم بتوانیم با این هم‌گرایی و به کمک مشارکت مردمی، بخشی از مشکلات اجتماعی و اقتصادی و... را که به صورت مستقیم نهاد خانواده را به عنوان یکی از مهم‌ترین اصل‌های نظام تحت تأثیر قرار می‌دهند، کم‌رنگ و حل کنیم.



شهربانو

۲۹ شهریور ۱۴۰۱
۱۶ مرداد ۱۴۴۴ شماره ۳۴۴۵

(۲)



آموزش کاربردی؛ نیاز امروز بانوان

در حقیقت، سواد اجتماعی زنان توانایی آن‌ها را در موضوع بنیادین آموزش و پرورش فرزندان و همچنین تمایل برای یافتن مناسب‌ترین روش‌های پرورش آن‌ها افزایش می‌دهد.

به نظر می‌رسد یکی از ضرورترین اقدامات برای آموزش بانوان در هر شهر و منطقه، شناسایی و اولویت‌بندی دقیق نیازهای آموزشی آنان است تا برنامه‌های آموزشی با هدف مفید واقع شدن براساس اولویت‌های موجود طراحی شوند. بر مبنای مطالعات انجام‌شده، فرایند آموزش زنان در ادوار گذشته تا امروز به رشد نامتعادل وضعیت اجتماعی این قشر در کشور منجر شده است. افزون بر آموزش‌های معطوف به سوادآموزی و ارتقای سطح دانشی زنان، حتی آنجا که آموزش زنان با هدف کاربردی و مهارت‌افزایی نیز مدنظر متولیان قرار گرفته، در آن‌ها همواره نوعی رویکرد گزینشی وجود داشته است و مهارت‌افزایی زنان بیش از آنکه بر اساس نیازمندی‌های جامعه زنان رخ دهد، اغلب بر مبنای ضرورت افزایش بهره‌وری اقتصادی و تحقق توسعه اقتصادی رقم خورده است. این موضوع موجب شده است از ضرورت آموزش زنان در کسب مهارت‌های مرتبط با نقش‌های مختلف آن‌ها (همسری و مادری) غفلت صورت شود. (صادقی و خادمی، ۱۳۹۵: ۱۹۳)

هم‌چنین اگر بین نیازهای واقعی زنان با آنچه دیگران نیاز تشخیص می‌دهند تطابق وجود نداشته باشد، آموزش مؤثر شکل نمی‌گیرد. بنابراین قبل از هر آموزشی باید نیازها را تشخیص و سپس آموزشی مناسب ارائه داد. (دیویدسن، ۲۰۰۵)

از این رو، نخستین و اساسی‌ترین گام در طراحی و برگزاری فعالیت‌های آموزشی اثربخش، برنامه‌ریزی صحیح و مبتنی بر فرایند نیازسنجی است که بهره‌مندی از توان و اثرگذاری نهادهایی مانند صداوسیما و هم‌چنین فضای مجازی در این مسیر می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد.

هر جامعه رشدیافته‌ای متأثر از رشدیافتگی زنان خود، مسیر تعالی را طی می‌کند. از این رو، آگاهی و دانستگی زنان نقشی بنیادین در ارتقای تربیت اجتماعی و فرهنگی نسل‌های مختلف دارد. تجربه ثابت کرده است حذف آگاهانه بسیاری از صورت مسئله‌ها نه تنها به حل مسئله نمی‌انجامد که مشکل را بزرگ‌تر می‌کند. در جامعه‌ای که دانایی زنان در آموزش نیازهای نخستین خانه‌داری خلاصه شده است و از آموختن نیازهای اساسی زندگی در جوامع مدرن آموزشی باز می‌مانند، ناگاه با گسترش مشکلات فراوانی مانند اعتیاد و سایر آسیب‌های اجتماعی روبه‌رو می‌شویم که هزینه درمان این معضلات برایمان بسیار گران‌تر از آموزش اولیه بانوان و پیش‌گیری از آن‌ها تمام خواهد.

دغدغه و نگرانی همسران و مادران در گذشته‌ای نه چندان دور فقط ارتباط همسران و فرزندان با افراد و دوستان ناباب یا درگیری آن‌ها در دام اعتیاد اقلامی شناخته شده بود، اما اکنون با افزایش آسیب‌های اجتماعی، حفظ خانواده سالم کار دشواری است. با وجود این، هنگامی که با مادران و زنانی از اقشار مختلف درباره آسیب‌های اجتماعی این روزگار گفت‌وگو می‌کنید، جز نگرانی‌های خود و بیانی عام و گنگ درباره تعدادی از مشکلات آسیب‌زا، هیچ آگاهی‌ای از جزئیات این مسائل، مسیرهای انتقال یادچار شدن و هم‌چنین راه‌های مقابله با آن‌ها ندارند.

در بین اعضای خانواده، مادر جایگاهی دارد که نتیجه رفتار و منش او هدایت فرزند است. بنابراین آگاهی و دانش رفتاری والدین به‌ویژه مادر به‌عنوان پیش‌نیازی برای اصلاح رفتار فرزندان تلقی می‌شود. از آنجا که مادران وقت بیشتری را با فرزندان خود می‌گذرانند، بر فرهنگ و تربیت آن‌ها تأثیری به‌مراتب بیشتر از تأثیر روابط دیگران دارند. از این رو، آموزش زنان و مادران ضرور به‌نظر می‌رسد.

گام به گام در جست‌وجوی احساس تعلق در هر کوی و برزن

زنان چرا و چگونه به سمت
آسیب‌های اجتماعی می‌روند و
راهکار نجات آن‌ها چیست؟

متأسفانه این روزها هر کدام از ما ممکن است بارها زنانی را دیده باشیم که در گوشه خیابان روی یک تکه پلاستیک یا کارتن خوابیده‌اند، افرادی که آثار مصرف مواد مخدر جوانی و شادابی‌شان را به سیاهی تبدیل کرده است. به‌واقع علت چیست و چگونه می‌توان به بانوانی که اسیر این بلای خانمان سوز شده‌اند کمک کرد؟

ارتباط‌هایی که در نبود تعامل ریشه دارد

آمارهای اجتماعی به‌دست آمده از پژوهش‌های اجتماعی به‌ویژه در حوزه آسیب‌های اجتماعی زنان مؤید این امر است که غالباً آسیب‌های اجتماعی در میدان تعامل فرد با دیگران ریشه دارد. اگرچه بیشتر والدین گمان می‌کنند رفتارهایی متناسب با وظیفه‌شان در حد امکانات و شرایط خود بروز داده‌اند، پژوهش‌ها حاکی از آن است که چنین ارزیابی‌ای با واقعیت اجتماعی چندان تطابق ندارد. در مواردی هم که افراد مهر و توجه متناسب و کافی را از خانواده دریافت نکرده‌اند و با چالش گم‌گشتگی فردی در زندگی اجتماعی روبه‌رو شده‌اند، سعی نکرده‌اند با اتصال به گروه دوستان و هم‌سالان یا سایر افراد اجتماعی، دیگران مهم‌تازه‌ای را برای خود به دست آورند تا به کسانی یا جایی احساس تعلق کنند. انسان موجودی اجتماعی است که هویت فردی خود را در زمینه هویت اجتماعی ارزیابی می‌کند و در میدان مقایسه اجتماعی دیگران را ارزیابی می‌کند. هم‌چنین از سوی همان‌ها که ارزیابی‌شان کرده است ارزیابی می‌شود.

به حاشیه رانده شدن از سوی خانواده

تجربه اجتماعی می‌گوید: مصرف مواد مخدر یکی از ابزارها برای کسب تجربه متفاوت از زندگی در زمینه دیده و تحسین شدن است همان‌گونه که هستند. به عبارتی، گرفتن پذیرش اجتماعی از اطرفیان یا حتی دور کردن موقت حس جدامانگی و انزوای تهی از مهر و نادیده گرفته شدن. اگرچه بازار مواد مخدر فارغ از جنسیت و سن، قربانیان خود را جذب می‌کند، آنچه نباید از نظر دور داشت این است که زنان فرودست غالباً در معرض آسیب بیشتری هستند و این فرودستی را نباید به توان اقتصادی تقلیل داد. از هر طبقه اجتماعی، حتی طبقه اجتماعی بالا و فرادست نیز جذب بازار مخدر می‌شوند. این فرودستی در اینجا اشاره دارد به نادیده گرفته شدن، به حاشیه رانده شدن از سوی خانواده و همان یار مهربان یا جامعه بزرگ‌تر. حتی در مواردی که افراد به دلیل کم‌توانی اقتصادی و تجربه رنج‌های ناشی از فقر به اعتیاد گرایش دارند، ریشه‌هایی از ندیدن توجه



عکس: مرضیه میرزاد | شهرآرا

متناسب با هویتشان از سوی خانواده، اجتماع و سایر نهادهای اجتماعی وجود دارد. اما آیا این بی‌توجهی فقط در مسیر جذب شدن به مصرف مواد مخدر وجود دارد یا در فرایند ترک کردن و رهاشدگی از مصرف نیز مشاهده می‌شود؟

درمان غیرقطعی پیامد ارائه مسیر نامتناسب است

احتمالاً در حضورهای اجتماعی تان با تابلوهای مراکز ترک اعتیاد روبه‌رو شده‌اید. با وجود چنین مؤسساتی، چرا هم‌چنان تعدادی به مصرف مواد باز می‌گردند و چرا این آسیب اجتماعی هنوز قربانی می‌گیرد و مبتلا می‌کند؟ آیا سم‌زدایی از بدن و مشاوره‌های یک‌سویه ابرازی کافی در برابر حذف این بیماری اجتماعی هستند؟ آیا فرد با بازگشت به شرایط جسمی پیش از مصرف مواد، از توجه و مهر خانوادگی و اجتماعی بهره‌مند می‌شود؟ آیا تا به حال به این اندیشیده‌اید که اگرچه اعتیاد جنسیت نمی‌شناسد، فرایند بهبودیافتگی و رهایی از آن چگونه می‌تواند با نادیده گرفتن جنسیت و مواجهه یکسان با دو جنس زن و مرد و ارائه درمان‌های مشابه، فرایند بهبودی را با مشکل روبه‌رو سازد و منقطع کند؟ زنان مانند مردان به بازار مصرف مخدر گره می‌خورند. ممکن است چرایی یا میزان آن متفاوت باشد اما غالباً چگونگی آن یکسان است. ممکن است دلایل تفاوت‌هایی ظاهری داشته باشند اما غالباً در ریشه‌ها به نبود دریافت توجه متناسب با شخصیت فردی و نبود تعلق و متعاقباً احساس سرخوردگی اجتماعی می‌رسیم. آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که زنان در مرحله بهبودیافتگی از جنسیت خود تأثیر می‌پذیرند به این معنی که فاکتورهای اجتماعی جنسیت زنانه و نحوه برخورد جامعه با یک زن معتاد یا زن بهبود یافته از اعتیاد یا مردی در همین شرایط متفاوت است. آموزه‌های اجتماعی چنین بوده است که مصرف مواد مخدر در نگاه عمومی برای مردان پذیرفته‌شده‌تر است تا برای زنان. احتمالاً شمانیز مانند من بسیار شنیده‌اید که وقتی مردم درباره اعتیاد یک مرد صحبت می‌کنند غالباً می‌گویند «فشارهای زندگی از تحملش خارج بود» یا «خیلی تحت فشارهای اقتصادی بود». اعتیاد اگرچه در نمای کلی امری پذیرفته‌شده نیست، در حالت ارزیابی اجتماعی غالباً برای مردان پذیرفته‌شده‌تر است. کمتر می‌شنوید یا اصلاً نمی‌شنوید که در ارزیابی چرایی مبتلا شدن یک زن به اعتیاد از عبارات فشارهای اقتصادی و نظایر آن استفاده شود. نزد جامعه، اعتیاد برای زن ناپذیرفته‌تر و برای مرد پذیرفته‌شده‌تر است. یعنی اعتیاد از منظر عمومی چهره‌ای مردانه دارد زیرا زن به عنوان عامل محافظ جنین و پرورش دهنده نسل غالباً باید سلامت و دور از

آسیب‌های جسمانی باشد. یعنی وقتی به بحث اعتیاد زنان ورود می‌کنید غالباً به سلامت جسم بیش از سلامت روان و ذهن ارجاع داده می‌شوید. همین نگاه بر فرایند بهبودیافتگی زنان مبتلا بر اعتیاد نیز اثرگذار است. غالباً مردان بهبودیافته با تشویق و حمایت بیشتری روبه‌رو می‌شوند و تهمت زدن از زن مبتلا به اعتیاد که در مرحله بهبودیافتگی قرار دارد مسیری چالش برانگیز است که غالباً حتی از سوی خانواده فرد نیز قابل درک نیست. الزام افزایش آگاهی عمومی درباره چرایی توجه به جنسیت در فرایند درمان فرد مبتلا به مصرف مداوم مواد مخدر نکته مهمی است که از سیاست‌گذاری‌های عمومی حوزه آسیب‌شناسی اجتماعی چه در قانون خانواده چه در سایر میدان‌های اجتماعی جامانده است. نگاه مردانه به فرایند درمان اعتیاد در زنان شاید بتواند سم‌زدایی، دارودرمانی و ترخیص از کلینیک یا کمپ را در پی داشته باشد اما بی‌توجهی به جنبه‌های زنانه هویت یک زن بهبودیافته شکافی در میان بهبودیافتگی جسمی و ذهنی ایجاد می‌کند که مانع از تکمیل فرایند درمان است.

بهبودیافتگی ذهنی زنان درگیر مواد مخدر

امکانات و محدودیت‌هایی که هویت زنانه در جامعه تجربه می‌کند می‌تواند در صورت نادیده گرفته شدن در فرایند بهبودبخشی به چالشی مستمر برای ابتلای مجدد زنان تبدیل شود، آنچه در مواجهه با مبتلاشدگان پس از ترک اولیه، هم‌چنان در حوزه زنان با آن روبه‌رو هستیم. اعتیاد اگرچه در ابتلا چهره‌ای زنانه ندارد اما در فرایند درمان قطعی به تمهیدات بر مبنای در نظر داشتن هویت اجتماعی زنانه نیاز مبرم دارد، به‌ویژه در حوزه خانواده که زنان علاوه بر تبعیض‌های اجتماعی مردانه با موضع گیری‌های زن‌ستیزانه از سوی زنان زن‌ستیز نیز که از قضا دیگران مهم‌زندگی‌شان هستند روبه‌رو می‌شوند. عدم حمایت‌های اجتماعی کافی از سوی نهادهای اجتماعی و به حاشیه رانده شدن از سوی خانواده، زنان را به چرخه معیوب مصرف مواد مخدر برای درمان احساس عدم تعلق به عنوان انگیزه‌ای برای زندگی سالم باز می‌گرداند. حمایت عاطفی از اساسی‌ترین ابزارهای فرایند بهبودبخشی و ماندن در شرایط بهبودیافتگی ذهنی برای هویت فردی و حمایت اجتماعی از سوی نهادهای مرتبط اساسی‌ترین ابزار برای بازتوانی هویت اجتماعی عاری از مواد مخدر برای زنان است. اگرچه این حمایت عاطفی از سوی خانواده امری ضرور است، از ضرورت حمایت اجتماعی نهادی و توانمندسازی نیز نمی‌کاهد.



مهتاب
علی نژاد

دکتری
جامعه‌شناسی

هنگامه

۲۹ شهریور ۱۴۰۱
۱۶ مرداد ۱۴۴۴ شماره ۲۴۴۵

(۳)

شهربانو

بازگشت از آخرین دالان تاریک دنیا



لیلا جان قربان



شهر بانو

شنبه
۲۹ فروردین ۱۴۰۱
۱۶ رجب ۱۴۴۴ شماره ۲۶۵۰

شاید کمی هیجان‌انگیز باشد بخواهی پا در خانه‌ای بگذاری که زمانی در آن زندگی می‌کنند که تا آخر دنیا رفته و خیلی از سختی‌ها و مشکلات را تجربه کرده‌اند. شاید مشکلات آن‌ها را فقط و فقط در فیلم‌ها و به ندرت از قاب تلویزیون دیده و خودمان هیچ وقت با آن‌ها روبه‌رو نبوده باشیم، تلخی‌هایی از جنس کارتن خوابی و گاهی سرفت. باید زن باشی تا اندوهشان را عمیق درک کنی. آن‌ها تنها نمی‌مانند و نقطه امیدی مانند چراغ فانوس‌های دریایی در قعر ناامیدی می‌درخشند، چراغی که راهی است برای دوباره بودن و دوباره به دست آوردن و دوباره زندگی کردن. محبوبه، بتول و فرشته همیشه به دنبال نشانه امید بودند محبوبه، بتول و فرشته زمانی هستند که به قول خودشان از ته دنیا برگشته و در سال‌های درگیری با اعتیاد که خودشان به آن دوران تخریب می‌گویند، خیلی چیزها را تجربه کرده‌اند. گفتن این تجربه‌ها برای خودشان هم سخت و تلخ است ولی می‌گویند چون دیگر قرار نیست به آن‌ها نزدیک به دو سال است که مواد مخدر را کنار گذاشته‌اند. شش ماه است که با هم در یک خانه زندگی می‌کنند. قبل از این، در کمپ ترک اعتیاد اکبرآباد بوده‌اند و حالا به واسطه حمایت‌هایی که از آن‌ها شده است، خانه‌ای را در انتهای بولوار توس با ماهی یک میلیون تومان اجاره کرده‌اند. تعدادشان هشت نفر است و محبوبه خانم هم با همسرش در این خانه دوطبقه زندگی می‌کند. یک طبقه دست محبوبه و شوهرش است و یک طبقه دست چند خانم دیگری که از دنیای تاریک اعتیاد بازگشته‌اند. امروز که برای مصاحبه به خانه آن‌ها آمده‌ام، فقط سه نفر حضور دارند و خانم‌های دیگر برای کار بیرون رفته‌اند. کار آن‌ها هرس کردن گل و گیاه در سطح شهر و به صورت دوره‌ای است. گاهی هم در کارخانه‌های مختلف کار می‌کنند ولی همین موقعیت هم دائمی نیست.

اعتیاد دارد و الان در کمپ است. شیشه مصرف می‌کند. مادرم هم الان که شصت‌ساله است متادون مصرف می‌کند. این وضعیت ما برای برادر کوچک‌ترم درس عبرت شد. از خانواده ما فقط اوست که سمت اعتیاد نرفته است. گفت همین که شما درگیر مواد هستید بس است. شوهرم راه اعتیاد را از من یاد گرفت ولی وقتی من نبودم و خانه مادرم بودم، مصرف مواد را با شیشه شروع کرده بود. البته او چهار سال بیشتر درگیر اعتیاد نبود.

می‌شود که به سمت آن کشیده شود. «مصرف مواد را بعد از ازدواج شروع کردم. مادرم برایم مواد تهیه می‌کرد. می‌خواست سختی نکشم. تقریباً از بیست‌وسه سالگی مواد مصرف کردم. انگار خوشی به من نیامده بود. شوهرم در کارخانه کار می‌کرد و شرایط خوبی داشتیم ولی من سمت مواد رفتم و هشت سال پنهان از شوهرم مواد مصرف می‌کردم. شوهرم مواد ندیده بود و نمی‌شناخت. اگر هم مواد را می‌دید، می‌گفتم مال مادرم یا برادرم است. برادر بزرگم هم

از ۲۳ سالگی مصرف‌کننده شدم

محبوبه خانم متولد ۱۳۶۳ است. او و همسرش هردو از کمپ برگشته‌اند. محبوبه سال‌ها درگیر اعتیاد بوده است. «سه ساله بودم که پدرم فوت کرد. مادرم برای تأمین مخارج زندگی کار می‌کرد. من هم از وقتی یادم می‌آید مثل یک مرد سرکار می‌رفتم و خرج زندگی را درمی‌آوردم. بعضی وقت‌ها برای سیب جمع کردن به باغ می‌رفتم. ۱۳ سال هم در کارخانه چای برای بسته‌بندی کار

می‌کردم. هیچ وقت یادم نمی‌آید که روحیاتی زنانه داشته و مثل یک زن زندگی کرده باشم. یعنی اصلاً شرایط این‌گونه زندگی کردن را نداشتیم. مثل یک مرد باید کار می‌کردم و روحیاتم مثل یک مرد شده بود، اما اینکه سراغ مواد رفتم به خاطر مادرم بود. مادرم مواد مصرف می‌کرد و من دیده بودم. «محبوبه هرگز درس نخوانده است. او مصرف مواد مخدر را در خانه پدری دیده است. همین زمینه‌ای



هشت سال است دخترم رانده‌ام

از همان ابتدا به سمت مواد پرخطر و خانمان‌سوز می‌رود بدون اینکه به عواقبش فکر کند. «کریستال می‌کشیدم. آن زمان هنوز بچه نداشتم. الان دخترم دوازده ساله و پسرم چهار ساله است. نزدیک هشت سال است دخترم را ندیده‌ام. پسرم را هم از همان لحظه تولد دیگر ندیدم. شبی که دردم شروع شد، در یک مغازه دوازده‌متری بودم و هیچ کس پیشم نبود. مادرم سرکار بود و از شوهرم هیچ خبری نداشتم. از شدت درد تا صبح در مغازه راه می‌رفتم. صبح در خانه صاحب‌خانه رازم که من را بیمارستان ببرند. اگر بگویم مواد ما را به صفر رساند دروغ نگفته‌ام. بعد از اینکه من و شوهرم هردو درگیر شدیم، پدر شوهرم پول رهن خانه را گرفت و آواره شدیم. در آن مدت، حتی در خرابه‌ها و گودال‌ها خوابیدم و کارتن‌خوابی کردم. تنها کاری که نکردم دزدی و تن‌فروشی بود. خیلی‌ها برای مواد این کارها را می‌کنند ولی من فقط از خانواده‌ام دزدی کرده‌ام و از جیب شوهرم پول برداشته‌ام.»

آرزو دارم فرزندانم را ببینم

محبوبه به دلیل اعتیاد، خیلی چیزها را در زندگی از دست می‌دهد اما آنچه بیش از همه در دلش حسرت ایجاد می‌کند ندیدن فرزندان است. «تنها آرزویم دیدن فرزندانم است. از وقتی بچه‌هایم را از من گرفته‌اند، از ته دل نخندیده‌ام. دخترم تا سه سالگی پیشم بود. از آن به بعد دیگر او را ندیده‌ام. پسر هم همان ۱۰ روزی که بیمارستان بودم پیشم بود و دیگر او را هم ندیده‌ام. چند باری خواستم بچه‌ها را ببینم ولی نمی‌گذارند. شوهرم که اصلاً پسرش را ندیده است و الان یکی از غصه‌هایش همین است. بچه‌ها الان پیش عمه‌شان هستند. مصرف باعث شد هم دخترم هم پسر را از من بگیرند. «با همه فراز و نشیب‌های که پشت سر گذاشته است، بعد از ترک اعتیاد، به تنها چیزی که فکر می‌کند بازگشت فرزندان است. «با خودم فکر می‌کنم شرایط را کمی بهتر کنیم و خانه بگیریم، بعد بچه‌ها را برگردانیم. به بچه‌هایم بدی نکرده‌ام ولی نمی‌دانم می‌خواهند یا من زندگی‌کننده‌ام یا نه»

ضایعات جمع می‌کردم

مصرف مواد او را از خانه به خیابان می‌کشاند و آوارگی بخشی از زندگی‌اش می‌شود. «ضایعات جمع می‌کردم. شاید اگر مرد بالای سرم نبود، به خیلی راه‌های دیگر هم کشیده می‌شدم. وقتی حالت خراب است، به هیچ چیز نگاه نمی‌کنی. گاهی تاروی ۵۰۰ هزار تومان هم جنس مصرف می‌کردم. هر قدر پول دستم می‌آمد مواد می‌خریدم و مصرف می‌کردم. بدن که عادت کند، مدام می‌خواهی که مصرف کنی. تنها چیزی که حالمان را خوب می‌کرد همین بود. قبل از اعتیاد هم واقعا تجربه‌ای نداشتم برای اینکه تفریح دیگری پیدا کنیم. بلد نبودم برای خودم تفریح پیدا کنیم. در خانه‌ای بزرگ نشدیم که چیزی یاد بگیریم. او هم مثل خیلی از افرادی که مصرف مواد را شروع می‌کنند با این خیال که به مواد وابسته نمی‌شود سراغ آن می‌رود. «فکر می‌کردم من معتاد نمی‌شوم. با خودم می‌گفتم من هرگز معتاد نمی‌شوم. سرم زیر برف بود و متوجه نمی‌شدم. وقتی فهمیدم که درگیر شده بودم. اوایل هفته‌ای و ماهی یک بار بود و اگر مصرف نمی‌کردم اتفاقی نمی‌افتاد ولی کم‌کم وابسته شدم. وقتی درد سراغم می‌آمد، دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم. درد عجیبی دارد که از همه چیز و همه کس حتی از بچه‌ات بیزار می‌شوی. هیچ چیز را نمی‌توانی تحمل کنی.»

شاید نقطه قوت زندگی محبوبه علاقه او و همسرش به یکدیگر است که با وجود سال‌ها اعتیاد در کنار هم می‌مانند. «ما عاشق هم بودیم. دوسال برای به دست آوردن هم صبر کردیم. خانواده‌اش مخالف بودند ولی بالاخره ازدواج کردیم. اما زندگی نکردیم و مواد همه چیز را از ما گرفت. در اوج زندگی بودم که مواد را شروع کردم و هیچ چیز از زندگی نفهمیدم.»

باید زندگی را بسازیم

او دلیل بازگشت به زندگی پاک را خستگی بیش از اندازه از مصرف مواد می‌داند و به روزهایی فکر می‌کند که زندگی را دوباره بسازد. «من و شوهرم دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتیم و به آخرش رسیده بودیم. کاری نبود که نکرده باشیم و از زندگی‌ای که داشتیم خسته شده بودیم. می‌خواستیم این وضعیت را تمام کنیم ولی از کمپ‌های ترک اعتیاد می‌ترسیدیم. می‌گفتند اذیت می‌کنند، آدم را توی

آب سرد می‌اندازند و کتک می‌زنند. این سال‌ها من یک بار برای ترک اقدام کرده و کمپ خصوصی ترک اعتیاد رفته بودم. ۱۵ روز هم آنجا بودم ولی همین که برگشتم خانه، از بس درد داشتم، دوباره شروع کردم. درست ترک نمی‌داند ولی در کمپ اکبرآباد اصولی کار کردند. شرایط کار کردن را برای ما فراهم کردند و با پول خودمان خانه اجاره کردیم. برای ما شرایطی ایجاد کردند که دوباره به پاتوق برنگردیم ولی قبلاً این شرایط نبود. بعد از سه ماه که از کمپ آزاد می‌شدیم، جز همان پاتوق،

جایی برای رفتن نداشتیم. این بار به ما انگیزه دادند. گفتند اگر می‌خواهید سرکار بروید، مصرف متادون را هم باید کنار بگذارید. با اینکه سخت بود و من ۲۰ شب خواب نداشتم، چون دنبال کار بودم، همان را هم ترک کردم. الان هم بعد از اینکه پاک شده‌ام تنها دغدغه‌ای که دارم همین کار و کسب درآمد است. کار موقتی هرس کردن گل و گیاه در سطح شهر، همیشگی نیست و ما برای تأمین هزینه‌های زندگی دچار مشکل می‌شویم. اگر همین مشکل حل شود، لطف بزرگی به ما شده است.»





برای تسکین درد سراغ مواد رفتم

خودم آمدم و دیدم معتاد شده‌ام. آن زمان ازدواج کرده بودم. یک دختر هم داشتم که متولد سال ۷۷ است. شوهرم خبر نداشت. اوایل که حامله به هم می‌خورد، فکر می‌کرد حامله هستم ولی بعد از مدتی، متوجه شد اعتیاد دارم. برای اینکه ترک کنم خیلی تلاش کرد. برایم دارو هم گرفت ولی نتوانستم ترک کنم. برای آبرویش مجبور شد طلاقم بدهد. بچه را هم با خودش برد و من دیگر آن‌ها را ندیدم.

بود. تخت را جابه‌جا کرده بودم و کمرم درد می‌کرد. رگ‌به‌رگ شده بود. پسر خواهرم گفت: این مواد را بکشی دردت آرام می‌شود. می‌گفت شیشه اعتیاد ندارد ولی یک هفته‌ای که برای آرام شدن دردم کشیدم، به آن وابسته شدم و تا به خودم آمدم، دیدم در خانه ساقی هستم. او هم به گمان اینکه هرگز به مواد وابسته نمی‌شود، برای تسکین درد سراغ آن می‌رود. «پسر خواهرم گفت: خاله، چندتا دود بگیر، آرام می‌شوی. با چندتا دود، یکدفعه به

چهره‌اش خیلی پیرتر از چیزی است که شناسنامه‌اش می‌گوید. بتول خانم زنی چهل ساله است که اعتیاد گردی از نابودی بر چهره‌اش پاشیده است. این زن هم مصرف کننده شیشه و کریستال بوده و ظرف ۱۴ سال که با مواد مخدر درگیر بوده است، همسر و تنها دخترش را از دست می‌دهد. «نفهمیدم کی معتاد شدم. دم عید

+ به کارتن خوابی افتادم

مصرف مواد بتول را هم از خانه و کاشانه‌اش آواره می‌کند و سرانجام، او نیز به کارتن خوابی می‌افتد. «چند سالی خودم را با همان وسایلی که شوهرم داده بود و طلاهایی که داشتم راه بردم. مدتی خانه خواهرم رفتم ولی بعد از مدتی، دیدم نمی‌شود آنجا بمانم. بیرون زدم و به کارتن خوابی افتادم. خواهرم فهمیده بود اعتیاد دارم و دیگر نمی‌شد آنجا بمانم. فهمیده بود پسرش هم معتاد است و او را هم بیرون کرده بود. آن موقع، هرکاری می‌کردم، از دزدی گرفته تا جمع کردن ضایعات، به اصطلاح آفتابه دزدی می‌کردم و چیز خاصی نمی‌بردیم ولی هیچ ترس و نگرانی‌ای از این کارها نداشتیم. شیشه که می‌کشیدم، هیچ چیزی متوجه نمی‌شدم و از چیزی ترسی نداشتیم. خمار هم که بودم که بدتر. از هر راهی که می‌شد پولی پیدا می‌کردم تا مواد بخرم. وقتی خمار بودم، کاری نداشت ساعت چند شب است و کجاست. نصف شب هم که بود می‌زدم بیرون تا جنس پیدا کنم. دیگر به اینکه یکی جلویم را بگیرد فکر نمی‌کردم ولی الان که ترک کرده‌ام، ساعت ۹ شب بگویند تا دم در حیاط برو، جرئت نمی‌کنم. وقتی خمار هستی، هیچ چیز نمی‌فهمی. فقط به دنبال این هستی که حالت را خوب کنی، به هر شکلی که بشود.»

می‌خواهم اعتماد خانواده را به دست بیاورم

سال‌ها زندگی در پاتوق‌ها و مصرف مداوم این مواد بالاخره خسته‌اش می‌کند. هرچند بارها ترک کرده است، این بار پای همه چیز می‌ماند. «کارتن خوابی خیلی سخت بود. در سرما و گرما باید خودم را جمع و جور می‌کردم. باید حواسم به اطراف می‌بود. به هیچ کسی رونمی‌دادم که یک وقت مشکلی برایم پیش نیاید. بارها ترک کرده بودم ولی این بار برای ترک ما را بردند! خودمان نرفتیم. خودم معرف برای ترک خیلی کم است. آن موقع خودمان نمی‌خواستیم ولی الان می‌خواهیم. قبل از این، خیلی برای ترک کردن رفته بودم ولی تا برمی‌گشتم، دوباره مواد را شروع می‌کردم. نمی‌توانستم ترک کنم. خماری ترس داشت و نمی‌خواستیم کمپ برویم ولی الان دیگر خودمان می‌خواهیم. من را که گرفتند، چند مدت خانه سبز بودم. از آنجا

به چند کمپ رفتم و به خانه برگشتم. او تمایلی به ترک اعتیاد نداشته اما مسیر زندگی برایش روزهای خوبی را در نظر داشته است. «من را به بهانه اینکه تست کرونا بدهم سمت خیابان خواجه ربیع گرفتند. گفتند: بیا تست کرونا بده، بعد آزادت می‌کنیم. ولی تست دادن همان و خانه سبز رفتن همان! بعد از آن هم کمپ رفتن همان و به اینجا رسیدن همان. از اعتیاد و دربه‌دوری واقعا خسته شده بودم. این بار خودم خواستم این کار را انجام دهم. اجباری آمدم ولی اجباری ترک نکردم. نزدیک دو سال است دیگر مواد را کنار گذاشته‌ام. تا مدتی روزی چند دوز متادون می‌خوردم تا روزهای ترک بگذرد اما همین که بحث کار شد و گفتند برای کار حتی متادون هم نباید مصرف کنیم، کم کم آن را هم کنار گذاشتم. از اینکه پولی از کار خودم دستم بیاد خیلی ذوق داشتم.»

دلش می‌خواهد خانواده‌اش به او اعتماد کنند. همه تلاشش را کرده است که زندگی جدیدی از نو بسازد. «با اینکه ترک کرده‌ام، باز هم خانواده‌ام به من اعتماد نمی‌کنند. می‌ترسند همان آدم قبل باشم. ترک کردن خیلی سخت است و نگهداشتن آن سخت‌تر. مریض که می‌شوم، جرئت نمی‌کنم قرص

بخورم. دکتر که می‌روم، می‌گویم بهبود یافته هستم که یک وقت دارویی ندهد که مشکل داشته باشد چون بدن ما با افراد عادی تفاوت دارد. حتی یک قرص کدئین نمی‌توانیم مصرف کنیم. برای کسب درآمد هم مشکل داریم و کارها موقت است. بعضی از بچه‌ها کارهای سخت و مردانه می‌کنند و در کار ام‌دی‌اف‌سازی هستند که خیلی سخت است.»

دختر پزشکی به او اعتماد می‌کند و اکنون سال‌های بی‌مادری را تحمل کرده و توانسته است گلیش را از آب بیرون بکشد. «یکی از شانس‌های زندگی من این بود که دخترم را هم همین تازگی‌ها دیدم. سال‌ها بود که از او خبر نداشتیم. درس پزشکی می‌خواند و تهران زندگی می‌کند. از هشت سالگی به بعد او را ندیده بودم. به او گفته بودند من مرده‌ام. دختر خواهرم شماره تلفن من را بعد از ترکم به او داده بود. نمی‌خواستم او را ببینم، ترسیدم لطمه ببیند. گفتم بگذار با همین فراموشی زندگی کند ولی بچه‌ها گفتند که دخترت را ببین. با او تماس گرفتم و یک بار هم را دیدیم. مدام نگران است که یک وقت دوباره برگردم. مدام می‌گوید: مامان، مراقب باش.»





شهربانو

۲۹ شهریور ۱۴۰۱
۱۴ ربهان ۱۴۴۴ شماره ۳۶۴۵

(۶)

شوهرم زندگی را از من گرفت

آن زمان راهی جز صبر برایش نمانده بود. حتی بعد از تولد فرزندانش زندگی اش تغییر نکرد. «چاره‌ای نداشتم. یک سال بعد بچه‌دار شدم و دخترم به دنیا آمد. چهار سال بعد هم پسر به دنیا آمد. پنج سالی خانه مادرشوهرم بودیم. بعد گفتند باید مستقل شوید، و ما را از خانه بیرون کردند. ۱۸ سالم بود. مدتی تهران خانه پیدا کردیم. خانه‌های مردم کارگری می‌کردم. شوهرم از صاحب خانه دزدی کرد و ما را بیرون کردند. بعد از آن، راهی شمال شدیم و در ساری زندگی کردیم. آنجا من کارگری و نظافت می‌کردم و پولی به ما می‌دادند. آن زمان با شوهرم صحبت کردم که ترک کند و به کمپ برود. دو بار به اصرار من رفت. یک بار هم خودش خواست که برود. رفت و بعد از ۴۵ روز برگشت. تا مدتی خیال می‌کردم ترک کرده است. جلو من مصرف نمی‌کرد. گذشت تا اینکه من متوجه شدم. مواد می‌کشید و حال درستی نداشت. یک روز آمد و گفت: کارگری خانه‌های مردم فایده ندارد و مواد بفروش. من هم به ناچار فروش مواد را قبول کردم. فروش هروئین را از ۵ گرم شروع کردم تا اینکه در طول سه ماه، یک کیلوگرم می‌فروختم. مدتی این کار را می‌کردم ولی یک روز خود شوهرم رفت و من را لوداد. زندانی شدم. ۱۸ سال بیشتر نداشتم. بچه‌ها را برداشت و رفت و من ماندم و خودم. با اینکه سال‌ها می‌گذرد، از آن‌ها خبری ندارم و نمی‌دانم کجا هستند.»

فرشته خانم در این جمع سرنوشتی عجیب دارد. او در دوسالگی مادرش را از دست می‌دهد. از دست دادن مادر مقدمه‌ای برای آغاز مشکلات زندگی او می‌شود و همه فراز و نشیب‌هایی که این زن سی‌وشش ساله از سمری گذراند ناشی از اتفاق تلخ بی‌مادری است. چهره این بانوی زیبا از اعتیاد چندان تخریب نشده و تنها سه سال با مواد مخدر درگیر بوده است. او به قصد خودکشی سمت مواد مخدر می‌رود. «تا دوسالگی ام در ترکیه زندگی می‌کردیم. پدرم ترک آنجا و مادرم ایرانی بود. من تابعیت ایرانی دارم. مادرم که فوت کرد، برای خاک‌سپاری او به ایران آمدم. تهران ماندم و بعد از مدتی، پدرم ازدواج کرد. ما چهار بچه بودیم، سه خواهر و یک برادر. زن‌بابای خوبی نداشتم و همین که فرصت را مناسب دید، همه ما را عروس کرد تا خودش راحت باشد.»

در سن پایین بی‌آنکه چیزی از زندگی زناشویی بداند ازدواج می‌کند و درگیر مسائلی می‌شود که از آن‌ها هرگز خبر نداشته است. «دوازده ساله بودم که من را به مردی بیست‌وچهارساله دادند. اعتیاد داشت. روزی که محضر رفته بودیم، اصلاً

رفتم بمیرم اما معتاد شدم

جایی برای رفتن نداشته است و زندگی روی سختش را به او نشان می‌دهد. «جایی برای رفتن نداشتم. در خیابان‌ها راه می‌رفتم. از بس راه می‌رفتم، خسته می‌شدم و اگر حمام عمومی پیدا می‌کردم به بهانه اینکه می‌خواهم حمام بروم، می‌رفتم و آنجا می‌خوابیدم. چند ماهی به این منوال گذشت ولی دیگر خسته شدم. تصمیم گرفتم خودکشی کنم. هیچ آمیدی نداشتم. رفتم بیابان‌های سمت کرج و روی خودم بنزین ریختم. تا خواستم کبریت بکشم، دو جوان آمدند و نجاتم دادند. همان موقع، شنیدم که می‌گفتند یکی از دوستانشان پشت دیواری قلبش ایستاده و مرده است. با خودم گفتم می‌روم و مواد مصرف می‌کنم و خودم را می‌کشم.»

انگیزه‌اش برای مصرف مواد مخدر زیاد می‌شود و همین راهی می‌شود که نباید برود. «رفتم بمیرم ولی معتاد شدم! توی پارکی سمت کرج رفتم مواد بخرم ولی چون ظاهر به افراد معتاد نمی‌خورد، به من جنس نمی‌فروختند. خیلی پیگیری کردم و به هر کسی می‌گفتم برایم جنس بخرد از سر بایزمی کرد. اعتماد نمی‌کردند تا اینکه پیرمردی را دیدم و خودم را به خماری زدم. گفتم کمک کند. او هم برایم جنس خرید. آن قدر نابلد بودم که وقتی پرسید چقدر جنس می‌خواهم، گفتم: برایم ۵ گرم گرم کریستال بگیر و ۲ گرم شیشه. تا آن زمان شیشه ندیده بودم و نمی‌دانستم چیست و چه شکلی دارد و چطور مصرف می‌کنند. هروئین را دست شوهرم دیده بودم ولی شیشه را نه. مواد را که دستم داد، نمی‌دانستم چکار کنم. به همان پیرمرد گفتم: حالم خیلی خراب است. بیا با هم مصرف کنیم و خودت هم چند دود بگیر. می‌خواستم ببینم چطور باید مصرف کنم. دیدم از جیبش یک وسیله شیشه‌ای درآورد و شروع کرد. چندان پوک که زدم، حالم بد شد. فکر کردم این حال بد همان گرفتگی قلبی است که باعث می‌شود بمیرم. چند ساعتی حالم بد بود. چشم‌هایم قرمز شد و اشک می‌ریخت، ولی نمردم! دوباره رفتم و مواد مصرف کردم. این بار بیشتر مصرف کردم ولی باز هم نمردم! فکر می‌کردم این حال بدی که بعد از مصرف مواد پیش می‌آید همان حالت مرگ است ولی نگو خماری است! آن زمان ۲۸ سال بیشتر نداشتم. به هوای خودکشی کم‌کم درگیر مواد شدم. اعتیاد و آوارگی خیلی اذیت می‌کرد. یک روز با خودم گفتم بروم مشهد شاید بمیرم. آمدم و خماری اذیت می‌کرد. آنجا هم چون آشنا نبودم، به من جنس نمی‌دادند تا اینکه باز بالآخره یکی واسطه شد و به من جنس رسید.»

روزها در خیابان گدایی و شب‌ها در خرابه‌ها می‌خوابد تا اینکه بالآخره ترک می‌کند. با این حال، این روزها هنوز زندگی اش سر و سامانی ندارد. «روزها گدایی می‌کردم و شب‌ها در خرابه‌ها و گودال‌ها می‌خوابیدم. یک بار هم سر یک چهارراه تصادف کردم و پایم شکست. آنجا به امام رضا^(ع) متوسل شدم. روال زندگی ام همین بود تا اینکه دستگیر شدم. من را به کمپ بردند و توانستم ترک کنم. این شیوه ترک کردن که همراه با کار است و می‌شود درآمدی کسب کنی خیلی خوب است. دیگر هیچ خانواده‌ای ندارم و همین خانم‌ها خانواده‌ام هستند. تنها نگرانی‌ای که دارم این است که شش ماه دیگر باید از این خانه برویم و هیچ کار دائمی‌ای ندارم. کارهایی مثل گل‌سازی بلدم ولی هیچ مدرکی ندارم و نمی‌دانم چه کار کنم.»

آینده مبهم است و ما به حمایت و کار احتیاج داریم

این بانوان از اینکه به دیدارشان رفتیم و حرف‌هایشان را شنیدیم خوشحالند. محبوبه خانم می‌گوید فردا قرار است برود و دندان‌های مصنوعی اش را تحویل بگیرد. راحت نان خوردن برایش آرزو شده است. هراس دارد که با آن دندان‌ها می‌تواند نان بخورد یا نه ولی چاره‌ای ندارد چون اعتیاد همه‌شان را تخریب کرده است. آن‌ها خوشحال از ترک و بازگشت به زندگی هستند. هزاران امید در دلشان جوانه زده است و برای به دست آوردن دوباره روزهای ازدست‌رفته نقشه‌های زیادی دارند، نقشه‌هایی که برای اجرای آن‌ها تنها یک نگرانی دارند و آن کسب درآمد و کار است. می‌ترسند از اینکه دوباره آواره شوند و دوباره راهی پاتوق شوند و دوباره ... کار نیاز اصلی آن‌هاست.

همه رهایم کرده بودند حتی خواهر و برادرم

زندان برای فرشته جایی بود که در تنهایی اش به اتمه^(۴) توسل کرد و فهمید می‌تواند امیدوار باشد. «برایم دو سال و نیم حکم زندانی بریدند. در زندان زیاد دعا می‌خواندم و به حضرت ابوالفضل^(ع) متوسل می‌شدم. زندان ساری بودم. بیرون که آمدم، برگشتم تهران و شروع کردم به کار کردن. اوایل کارگری می‌کردم اما کم‌کم وارد کار خرید و فروش زعفران شدم. دست و بالم خیلی باز شده بود و توانستم برای خودم خانه و ماشین بخرم. بعد از مدتی بازار کار خراب شد و ورشکست شدم و به ناچار خانه را فروختم. فشار عصبی زیادی روی من بود. قرار بود چند روز بعد خانه را تحویل بدهم اما حال آن قدر بد بود که شش ماه در بیمارستان روانی بستری شدم. از بیمارستان که برگشتم، کسی که خانه را خریده بود با مأمور آمد و همه وسایلم را در کوچه ریخت. به برادرم و خواهرم زنگ زدم که کمک کنند ولی برایم کاری نکردند. سرمایه‌ای از قبل دست آن‌ها داشتم ولی ندادند. حتی تلفنم را هم پاسخ گو نبودند. حالم خیلی بد بود. وسایلم را از گوشه خیابان می‌بردند و کاری نمی‌توانستم بکنم. وسایلم را خانه همسایه‌ها بردم و خودم آواره خیابان شد.»





پویش «مهر مادری» می تواند شهرمان را دریابد

کلاغه به خانه اش رسید اما قصه کارتن خواب ها در این شهر به پایان نرسید!

سال هاست می نویسیم ما شهرمان را بدون کارتن خواب می خواهیم، به ویژه شهرمان را بدون زنان کارتن خواب می خواهیم. شب های زیادی با چراغ گرد شهر گشتیم و با همین چشمانمان زنان و دخترانی را دیدیم که در بیچاره ترین حالت ممکن زندگی می گذرانند. بارها به عنوان فعالان رسانه گفتیم آقایان، کارتن خوابی و بی خانمانی زن ها در شهری که ادعای پایتختی جهان اسلام را دارد یک بی آبرویی اجتماعی است.

روزی از روزهای گردشمان در حاشیه شهر با کیمیا آشنا شدم، زنی میان سال که برای حفظ آبروی پسرش از خانه بیرون آمده و در کال هم خانه جمعی از مردان بی خانمان شده بود.

کیمیا قالی بافی بلد بود و معتقد بود اگر بعد ترک، برای اشتغال خانگی حمایت می شد، مسیر زندگی اش تغییر می کرد. او تجربه ۱۰ دوره زندگی در کمپ های ترک اعتیاد را داشت اما حالا ترجیح می داد شب در خیابان یا پاتوق مردان بماند ولی به کمپ و پیش خانم مسئول بداخلاق بازنگردد. تجربه ناموفق زیست او در کمپ و بازگشتش به اعتیاد قطعاً روشن ترین پیام برای متولیان این حوزه است که در نحوه مصرف بودجه های مصوب بازنگری ای جدی داشته باشند و به راهکارهایی جدید برای ایجاد سبکی جدید از زندگی برایشان ببینند.

اما قانون درباره زنان بهبود یافته چه می گوید؟

برنامه ششم توسعه، بند ۳ ماده ۸۰ قانون برنامه توسعه، صراحتاً می گوید شهرداری مرکز استان با کمک سازمان بهزیستی باید یک مرکز توانمندسازی جامع زنان راه اندازی کند.

در این بند از قانون تأکید شده تست بعد از فرایند درمان اعتیاد در مراکز ماده ۱۶ و زمانی که زنان می خواهند به جامعه بازگردند، در مرکز جامع توانمندسازی از آن ها حمایت می شود.

در این مراکز شش ماه اقامت افراد تضمین و هزینه های درمان دارویی آن ها پرداخت می شود. هم چنین یک شغل برایشان ایجاد می شود. بند ۳ ماده ۸۰، قانونی که هست اما روی کاغذ دردی دوا نکرده است و نمی کند! «خسته شدم، به خدا خسته شدم!» این جمله تکراری همه زنان خاکسترنشین در خرابه ها و پاتوق های این شهر است: لیلا، سمیه و عاطفه که صدایشان دورگه شده و پوستشان دود گرفته و انگشتانی سوخته دارند و از لطافت و نشانه های زنانگی تنها برق چشمان و اشک های سرازیرشان باقی مانده است.

بعد از سال ها تجربه و برگزاری ساعت ها کارگروه های تخصصی، حاصل تلاش مدیران تکرار ملال آور این چرخه معیوب امداد بوده است. شاید دیگر وقت آن رسیده باشد مردم و تشکل های مردمی جدی تر پای کار بیایند. حالا تحقق شهری بدون زنان کارتن خواب نیازمند مهر مادری است و حضور پرمحبت تشکل هایی از جنس زنان ناآغوش مهر بگشایند و کیمیاها را از خاکسترنشینی نجات دهند.



عکس: مرضیه میرزاد | شهرآرا



غلامرضا آذری خاکستر
کارشناس و پژوهشگر تاریخ



زنان به روایت مطبوعات قدیم (۱)

معجزه باهره

روزنامه های قدیمی از منابع مطالعاتی درباره تاریخ زنان به شمار می روند که مطالعه آن ها ما را با شرایط زمانی و اتفاقاتی که در ارتباط با زنان به وقوع پیوسته است آشنا می کنند. هرچند در مطبوعات قدیمی اخبار معدودی درباره بانوان منتشر شده است، بیشتر خبرها از قتل، جنایت و ستم هایی که بر آن ها شده است حکایت دارند. روزنامه ادب نخستین روزنامه منتشرشده در مشهد است که ۱۲۳ سال پیش خبری با عنوان «معجزه باهره» در تاریخ اول جمادی الاول ۱۳۲۰ منتشر کرده است. یکی از زنان شهر مشهد که مبتلا به امراضی بوده، پس از توسل به ائمه، شفا پیدا کرده است. این خبر علاوه بر روزنامه ادب، در روزنامه ایران و کتاب اخبار خراسان در مطبوعات دوره قاجار نیز انعکاس یافته است.

«کربلایی حسن نام فراش اول آستانه مقدسه رضویه [...] عیالی داشته شهر بانو نام. چهارده ماه به امراض متعدد مزمنه مهلکه که یکی از آن ها مرض فلج بوده مبتلا شده، از هردو پا ناقص و در گوشه ای افتاده، ابدا قادر بر حرکت نبوده و به جمیع اطبای ارض اقدس مشاهد مقدس رجوع کرده که شاید مرض فلج با سایر امراض معالجه شود. از همه جا مأیوس و محروم روی عجز و نیاز به درگاه خالق بی انباز آورده. به حضرت تامن الأئمه^(ع) متوسل شده و عرض می کند: سال هاست در سلک جاروب کشان حضرت رفیعت مشرف و مشغول خدمت گزاریم. صریحاً عرض می کنم چنانچه مرض های مریضه ام را شفا نداده و علاج نکردی، دیگر بار به خدمت جاروب کشی آستانه مقدسات مشرف نمی شوم.

بعد از این اظهار عجز و دل شکستگی، در شب دوشنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی، شهر بانوی مریض می خوابد. می بیند جمعی در اطراف او نشسته اند. هوا تیر و تار می شود. آن جمع متفرق می شوند. شخص جلیل القدری وارد شده، به او می فرماید: برخیز بیا. عرض می کند: فلجم نمی توانم حرکت کنم. مجدد می فرماید: برخیز. او را به هوا صعود می دهند. به اندازه ای بالا می برند که نظر او به ماه می افتد که مثل آفتاب می درخشد. عرض می نماید: بیش از این نمی توانم ببایم. او را نزول به جای اول می دهند. می نشیند. مشاهده می کند حضرت سید الشهدا^(ع) وارد می شوند و قنداقه حضرت علی اصغر در بغل مبارکش و دو زن محترمه در خدمت آن بزرگوار هستند. شهر بانوی فلج و مبتلا به امراض متعدد مزمن با کمال ناتوانی و اجبار، شرح حال خود را عرض می کند. می فرمایند: برخیز. تو را شفا دادیم.

فورا از خواب جستن کرده، در وجود خود ادا اثری از مرض فلج و سایر امراض نمی بیند. با قدرت و حال صحت، از جای خود حرکت نموده، شوهر خود را بیدار کرده و می گوید: برخیز برویم به حرم حضرت تامن الاولیا ارواح العالمین له الفداء مشرف شده، سر بر آستان مبارک بمالیم. بحدما... شفا عنایت فرمودند. [...]

با جمعی که از مرض فلج و سایر امراض او اطلاع داشتند محض شهادت می روند خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای نصیرالملک، متولی باشی آستانه مقدسه، و مراتب را به طور کامل معروض داشته و حضرات شهود هم ادای شهادت نموده، پس از ثبت امر، می فرمایند به نواختن نقاره شادبانه و از شنیدن این معجزه درخشان تمام مسلمانان اثنی عشری شادی ها نمودند و کربلایی حسن، فراش آستانه مقدسه، هم که در این مدت دو سال مرض زوجه اش مبالغی مقروض و پریشان حال و مستأصل شده بود، از محاسن اتفاق، قرض او را حضرت تولیت جلیله ادا کردند و از مخمصه و پریشانی خلاصی می گردد.



بانو الهه پوستی باور دارد که کتابخوانی، زندگی زنان را دگرگون می‌کند

در میان کلمات زندگی کردم

پزشکی قبول شد. این همان تأثیر کتابداری است که گفتم: مراجعه‌کننده را درک کند و بفهمد چه نیازی دارد. خیلی وقت‌ها افرادی که به کتابخانه مراجعه می‌کنند برای مطالعه کتاب از ما راهنمایی می‌خواهند. اگر این راهنمایی خوب و مناسب باشد، حتما در تداوم کتابخوانی افراد نقش مؤثری دارد. کتابداری شغلی است که در آن باید مهربان باشی و حوصله داشته باشی و کتاب‌ها را هم خودت خوانده باشی و خوب آن‌ها را بشناسی تا بتوانی به دیگران معرفی و پیشنهاد کنی.»

✚ مثل دفترچه بیمه است

او رسانه‌ها را در کاهش میل به کتاب بی‌تأثیر نمی‌داند و بخشی از کاهش کتاب‌خوان‌ها را به گردن تلفن‌های همراه می‌اندازد. «رسانه‌ها، فضای مجازی و گوشی‌های موبایل روی خواندن خیلی تأثیر گذاشته و آن را کم کرده‌اند. متأسفانه شبکه‌های بیگانه فرهنگی را به بچه‌ها آموزش می‌دهند که هیچ اصالت و هیچ ارتباطی با ما و سبک زندگی ما ندارد. به نظرم کارت عضویت کتابخانه مثل دفترچه بیمه است که هر مشکلی داشته باشی با استفاده از آن و به امانت گرفتن کتاب و مطالعه، می‌توانی آن مشکل را حل کنی. باید پای مردم به کتابخانه‌ها باز شود زیر کتاب مشکل‌گشای همه چیز است. ما کتاب بد نداریم. همه کتاب‌ها را باید خواند. البته با مطالعه کتاب‌های زیاد، در نهایت آدم به کتاب‌شناسی می‌رسد و با ورق زدن یک کتاب متوجه می‌شود آن کتاب تا چه اندازه می‌تواند محتوای خوبی داشته باشد. به قول ما، چشمی می‌توان حدس زد که کتابی چه اندازه مفید است. البته ما کتابدارها علاوه بر اینکه با کتاب‌ها زندگی کرده‌ایم، دوره‌های کتاب‌شناسی را هم گذرانده‌ایم که در این دوره‌ها آموزش‌هایی تخصصی درباره کتاب‌ها به ما ارائه شده است. ما به واسطه شغلی که داریم در سراسر مدتی که سرکار هستیم کتاب می‌خوانیم و با کتاب سروکار داریم مثل یک کارمند بانک که اول تا آخر ساعت کاری با پول در ارتباط است.»

✚ باید حتما با کتاب ارتباط داشته باشید

خانم پوستی در آخرین سال‌های کاری برای بعد از بازنشستگی نیز به جدایی از کتاب فکر نمی‌کند. «کسی که با کتاب انس بگیرد هیچ وقت نمی‌تواند از آن جدا شود. زندگی زنان به خصوص با کتاب خواندن متحول می‌شود و توصیه می‌کنم برای فرار از رخوت در زندگی کتاب بخوانند. کتابخانه را هیچ وقت نمی‌توان فراموش کرد. من هم بعد از بازنشستگی اگر قرار باشد سراغ کاری بروم، آن کار باید حتما با کتاب ارتباط داشته باشد. شاید هم سراغ نوشتن بروم. مقاله زیاد نوشته‌ام ولی کتاب هنوز ننوشته‌ام. دوست دارم این کار را انجام دهم. البته

پسرم مجموعه کتاب‌هایی درباره اصول تربیتی نوجوانان نوشته که اول کتاب‌هایش آورده است: تقدیم به مادرم که من را با کتاب آشنا کرد.»

بوی کتاب شبیه بوی اول مهر است، شبیه بویی نو. از کتاب خسته نمی‌شوی و پیوسته اشتیاقی ورق زدن آن را داری. بوی کتاب بوی تازگی است و کتابخانه شبیه جایی مثل جنگل که در میان قفسه‌های آن می‌خواهی نفسی عمیق بکشی و دانه‌دانه کتاب‌ها را در پی یافتن نوپرانه زیرورو کنی. بوی کتاب شبیه بوی زندگی است که اگر جریان نداشته باشد، جریان نخواهی داشت. قرار ملاقات ما می‌شود کتابخانه برای دیدار با یک کتابدار کتاب‌دوست، بانویی که ۲۶ سال است با کتاب‌ها زندگی می‌کند و آن قدر با آن‌ها زیسته است که دست‌هایش بوی کتاب می‌دهد، بوی همان تازگی. الهه پوستی که این روزها آخرین روزهای کاری‌اش را تا بازنشستگی در کتابخانه می‌گذراند، از سال ۷۴ در کتابخانه فردوسی به عنوان کتابدار مشغول به کار است. او تجربه کتابداری در کتابخانه‌های علامه طباطبائی و ثار... را دارد و در کتابخانه‌های هجرت و شهید مفتاح، مسئولیت کتابخانه را بر دوش داشته است. اکنون او در کتابخانه هجرت به عنوان کتابدار فعالیت می‌کند.

✚ هیچ وقت تاریخ انقضا ندارند

نگاهش به کتاب مانند نگاه به یک دوست است، دوستی خوب که همیشگی است. از همان اول به کتاب خواندن علاقه داشتم. کتاب‌ها دوستان خوبی هستند که هیچ وقت تاریخ انقضا ندارند و هیچ وقت هیچ دلخوری‌ای بین شما و آن‌ها به وجود نمی‌آید. دیپلم علوم انسانی را که گرفتم، در دانشگاه کتابداری خواندم. آن زمان شرایط استخدامی به این شکل بود که باید به ادارات نامه درخواست می‌زدیم. من هم برای آموزش و پرورش، مخابرات و کتابخانه درخواست دادم که در نهایت با مشورت همسر، کتابخانه و کتابداری را انتخاب کردم. ابتدای خدمت در کتابخانه فردوسی مشغول بودم. آن زمان در دفترهای بزرگی که نصف میز مطالعه بود، مشخصات بچه‌ها را یادداشت می‌کردیم. حافظه‌ام آن قدر خوب بود که اسم و شماره عضویت بچه‌ها را حفظ بودم و کارت‌هایشان را نگاه نمی‌کردم ولی اکنون حافظه‌ام دیگر به آن اندازه همراهی نمی‌کند. ما نسلی از کتابدارها بودیم که تغییرات فناوری را در کتابخانه‌ها به خوبی دیدیم: اول با دفتر و دستک! بعد همه کارها با کارت بود. الان هم که همه چیز الکترونیکی شده است. زمانی که کتابخانه مفتاح بودم، شیوه کارتی تازه شروع شده بود و شناسنامه همه کتاب‌ها باید وارد سیستم می‌شد. به نظرم نسل کنونی کتابدارها خیلی خوشبخت هستند که هم با شرایط بهتری گزینش می‌شوند هم همه چیز در بسترهای الکترونیکی آماده است.»

✚ با افتخار می‌گویم کتابدارم

زندگی با کتاب همه جوانب زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و سکوت کتابخانه در رفتارهای او کاملاً مشهود است. «کتابداری روی همه جوانب زندگی اثر می‌گذارد و آداب معاشرت آدم تغییر می‌کند. حتی هدیه‌هایی هم که می‌دهم کتاب هستند. هر جا می‌روم با افتخار می‌گویم کتابدارم و به کتاب عشق می‌ورزم زیرا امکان ندارد فردی در این دنیا باشد که به کتاب احساسی نداشته باشد. حتی یک بچه چهار پنج ساله هم وقتی از کنار ویتترین کتاب‌فروشی رد می‌شود برمی‌گردد و به کتاب‌ها نگاه می‌کند. کشش کتاب معجزه‌آسا است. حتی وقتی سفر می‌روم، دلم برای کتابخانه تنگ می‌شود. به نظرم آرامش اینجا را هیچ جای دنیا ندارد.»

✚ برای گرفتن کتاب صف می‌کشیدند

خاطرات زیادی از کتابخانه و کتابداری دارد. بهترین خاطرات او از کتاب‌خوان‌هایی است که این روزها کم شده‌اند. «اوایل خدمت از بس تعداد کتاب‌هایی که به امانت می‌بردند زیاد بود نیم ساعت آخر کار را تعطیل می‌کردیم تا کتاب‌ها را در مخزن بگذاریم و جایه‌جا کنیم. حتی یادم هست که برای گرفتن کتاب صف می‌کشیدند ولی الان متأسفانه آمار کتاب‌خوان‌ها کم شده است. آن زمان به همکارانم می‌گفتم اگر یک قرقره نخ به من بندید تا ظهر تمام می‌شود بس که این طرف و آن طرف می‌رفتم و تعداد متقاضی زیاد بود. اکنون هنوز هم کتاب خوب داریم ولی کتاب‌خوان خوب کم داریم. هدف کتابخانه‌ها باید ترویج کتابخوانی باشد و به نظرم کتابدارها می‌توانند نقش مؤثری در ایجاد انگیزه و جذب کتاب‌خوان داشته باشند. برخورد خوب، مشورت دادن و درک شرایط مراجعه‌کنندگان خیلی مهم است. زمانی که در کتابخانه فردوسی بودم، عضوی داشتیم که لکنت زبان داشت. به سختی می‌توانست صحبت کند و از این بابت همیشه خجالت می‌کشید. یک بار که آمده بود کتابخانه، کتابی درباره لکنت به او دادم و گفتم این کتاب را هم بخواند. خوشحال شده بود که کتابی در این زمینه وجود دارد و خودش تنها کسی نیست که چنین مشکلی دارد. همان پسر

۲شنبه
۲۹ فروردین ۱۴۰۱
۱۶ رمضان ۱۴۴۴ شماره ۳۶۵

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب‌امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمیثم موسوی مهر
سرمدیر:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی
صفحه‌آرایی و گرافیک:
ملک جمعی

